

پای پرواز

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

در میان مؤمنان، رادمردانی هستند که بر سر عهدشان با خدا
صادقانه ایستادند. برخی شان شهید شدند و برخی منتظر
شهادت‌اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند. (۲۳ احزاب)

قرار بود برود سوریه، تا پای پرواز هم رفت، اما برش گرداندند! خیلی
غصه می خورد، فکر می کرد توفیق شهادت نداشته که نشده برود...
سخت ترین دوره های آموزشی را گذرانده بود اما چون برادرش مدتی قبل
به شهادت رسیده بود، با اعزام او مخالفت کردند.

گریه های او را در روزی که رفقاییش را بدرقه می کرد به یاد دارم.
دوستان صمیمی او، از جمله جواد الله کرم راهی سوریه شدند و در
یکی از عملیات های مدافعان حرم، همگی به شهادت رسیدند.

حال و روز سلمان امیراحمدی با شنیدن خبر دوستانش قابل توصیف
نبود، خود را جامانده از کاروان عشق می دانست و در فراقشان روز و شب
نداشت. سلمان برای برگزاری مراسم شهدا، سر از پا نمی شناخت. هر چه
داشت خرج می کرد. دنیا برایش کوچک شده بود.

حتی یکبار به دفتر گروه شهید هادی آمد و پیگیری کرد تا کتاب
خاطرات شهید الله کرم منتشر شود.

او در تمامی بحران های سال های اخیر از اولین نیروهای بسیج بود که
خودش را به مسجد می رساند. ترس برایش واژه ای نا آشنا بود.



هیچگاه با خودش نگفت من زن و فرزند دارم و به خاطر جایگاه اجتماعی، دیگر این مسائل را کنار بگذارم.

پدر سلمان جانباز دفاع مقدس بود که سال‌ها بعد به کاروان شهدا ملحق شد. روح‌الله برادر بزرگترش، شهید امر به معروف لقب گرفت و خودش از بسیجیان فعال تهران بود.

او در کنار فعالیت در مسجد و کارهای فرهنگی و بسیج، درسش را ادامه داد، ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد.

او در بیمارستان مشغول به فعالیت بود، اما همواره آرزوی جهاد و شهادت را در سر می‌پروراند.

سلمان دوره‌های سخت نظامی را در آموزش تکمیلی بسیج، زیر نظر سردار شهید ناظری سپری کرد تا همواره آماده و پابه رکاب انقلاب باشد. در مقابله با تمامی فتنه‌ها با چند تن از دوستانش حضور داشتند و ترس برای آن‌ها معنا نداشت.

در اربعین سال ۱۴۰۱ به زیارت مولایش رفت و برای توفیق شهادت و پیوستن به رفقایش دعا نمود.

چند روزی از اربعین نگذشته بود که تمامی دشمنان اسلام و انقلاب، دست به دست هم دادند تا به بهانه مرگ مشکوک یک دختر جوان، کشور را به هم بریزند.

هرچند که بعد از خاموش شدن آتش فتنه، روشنگری صورت گرفت و همه فهمیدند که بازی خورده اند، اما در همان یکی دو ماهی که کشور ملتهب شد.

چندین جوان بسیجی و نیروی امنیتی جان خود را فدای آرامش جامعه نمودند. عزیزانی مانند آرمان علیوردی، روح‌الله عجمیان و سلمان امیر احمدی و...

سلمان در یکی از شب‌ها از محل کار به خانه آمده و سریع به مسجد رفت.

او همراه با رفقای بسیجی، بدون سلاح به مقابله با افرادی رفت که برخی خیابان‌ها را مسدود کرده بودند.



اخلاق سلمان بسیار عالی بود. بارها دیده بودم که حتی با اراذل و اوباش صحبت می کرد و قصد هدایت آن ها را داشت. به آن ها نزدیک شد و موانع را جمع کرد و خیابان را باز نمود. یکباره اسلحه ساچمه زن را به سمت او گرفتند و به صورتش شلیک کردند!

سلمان پس از تشییع باشکوه در تهران، در جوار برادر و رفقاییش در قطعه ۵۰ بهشت زهرا آرام گرفت.

همسرش می گفت: چند ماه بعد از شهادتش، هنوز حقوق او برای ما برقرار نشده بود، در مضیقه مالی بودم. یک شب از خود سلمان خواستم کمک کند. فردا یکی از دوستانش مبلغی که احتیاج داشتم را آورد و گفت: من برای خرید موتور از آقا سلمان وام گرفته بودم، پول اقساط این چند ماه دستم مانده بود و نمی دانستم به چه کسی بدهم. تا اینکه دیشب به خوابم آمد و گفت مبلغ را به همسرم برسان...

اما در مورد آیه ۲۳ احزاب می گویند این آیه در فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شد. زمانی که ایشان مشاهده نمود که بسیاری از مومنین، در یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند ولی ایشان هنوز در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

البته مصادیق امروزی آیه بسیار زیاد هستند. حاج قاسم سال ها آرزوی شهادت داشتند و فراق دوستان را تحمل کرد. اما فقط دعا نمی کرد، بلکه تا آنجا که می توانست در راه خدا زحمت می کشید.

حاجی به دنبال انجام وظیفه و خدمت به انقلاب و محور مقاومت بود و سرانجام با پیکری خون آلود به ملاقات حضرت حق رفت.



نام: سلمان

نام خانوادگی: امیر احمدی

تاریخ تولد: ۱۳۶۶

تاریخ شهادت: ۱۴۰۲

مکان شهادت: تهران

مزار: بهشت زهرا (س) قطعه ۵۰



محمد علی امیر احمد